

ندیده و اگر می‌خواست بفهمد که واقعاً ژن پیغمبر در بدن دکتر پاک‌نژاد است، کارها و حرکاتش مکمل درس‌های علمی‌ای بود که جلسات زیادی هم داشت؛ جلسات پرسش و پاسخ. دکتر پاک‌نژاد را که می‌دید، می‌فهمید ژن پیغمبر (ص) در بدن اوست. در ستونی که الان ستون چهارم مقبره حضرت رسول (ص) است، یعنی ارباب جبرئیل که وارد می‌شود - ستون چهارم - این‌جا درختی بوده که پیغمبر (ص) آن‌جا می‌نشسته و هر کسی هر کاری داشته برایش انجام می‌داده‌اند، یعنی پیغمبر (ص) به او نه نمی‌گفته‌اند. این هم اثری بود که مرحوم پاک‌نژاد از جد گرامی‌اش پیغمبر (ص) برده بود و چون نمی‌توانست نه بگوید، موجب وهم عده‌ای و نهایتاً موجب وهم آن‌هایی شده بود که می‌گفتند انقلابی عمل نمی‌کند، چون هر کس هر کاری داشت می‌خواست برایش انجام بدهد، گاهی متوسل به کسانی هم که طاغوتی بودند می‌شد - برای رفع گرفتاری مردم - این قدر پاک و منزه بود. درحالی‌که قلبش خلاف این را می‌گفت، یعنی با این‌ها ارتباطی نداشت. از همان ابتدای آشنایی‌مان، از من خوشش آمد؛ چون طوری با شهید صدوقی انقلابی صحبت کردم. از فحوای کلام شما به این نتیجه رسیدم که ارتباطی توأمان مستقیمی با شهید صدوقی و دکتر پاک‌نژاد داشته‌اید. قطعاً در جلساتی که داشتند یا مواردی، تصمیم‌گیری‌هایی یا اتفاقات انقلابی‌ای که آن زمان می‌افتاده، جناب عالی هم حضور داشته‌اید. کاری هم که الان بیشتر مد نظر ماست در این مصاحبه بخش‌های مصادیقی و خاطره‌مانندی است که از آن دوران در مورد دکتر پاک‌نژاد شنیده‌ایم و مکرر خواهیم شنید. حضور ایشان در زمان انقلاب چگونه بود؟

حضور ایشان آگاهی دادن به مردم و به دانشجویان و دانش‌آموزان و بازاری‌ها بود. جلساتی در بازار داشتند

حتی بعضی شب‌ها افرادی را که فقیر و بیمار بودند، به مطب دکتر می‌بردم، چون خودشان به من گفته بودند. اگر بیمار نمی‌توانست به مطب بیاید، دکتر را به خانه‌اش می‌بردم. علاوه بر این که طبابت می‌کردند، پولی هم آن‌جا می‌گذاشتند.

هستند از جمله آقای خوبی، آقای خوانساری، آقای خمینی که فهمیدم آن روز نمی‌شد به راحتی اسم امام را ببرند. من هم به مقتضای سن و انقلابی‌بودنم، گفتم: چرا نمی‌گویید آقای خمینی و بس؟ مرحوم دکتر پاک‌نژاد از آن لحظه به بعد عنایت خیلی بیشتری به من داشتند. می‌توانم بگویم که آشنایی و دوستی ما از آن‌جا شروع شد. این آدم ذاتاً انقلابی بود، اما بسیار هم خدمت‌گزار بود و می‌خواست به مردم خدمت کند، دوستدار مردم بود. کلمه "نه" در دهانش نبود. هر کس هر کاری داشت، تا جایی که می‌توانست برایش انجام می‌داد، حتی در همان زمان، کسی اگر کاری داشت که انجام آن در دست دکتر اقبال، رئیس شرکت نفت که از طاغوتی‌های آن زمان بود، مرحوم دکتر پاک‌نژاد نمی‌گفت که نه. می‌گفت که من اصلاً نه این را دیده‌ام و نه ارتباطی با او دارم، اما حاضرم برای خاطر تو بنویسم و برای آن شخص می‌نوشت. چون این طوری بود و از خدمت‌گزاری به مردم به هیچ وجه کوتاهی نمی‌کرد، تا کلمه "نه" را نگوید. این، از جمله چیزهایی است که فکر می‌کنم کسانی راجع به حضرت پیغمبر (ص) که اخلاق و رفتارشان با مردم چگونه بودند، کسی از بین ما پیغمبر (ص) را

شما در جایی فرموده‌اید که مسؤولیت شورای رادیو و تلویزیون یزد را در اوایل انقلاب اسلامی به جناب عالی پیشنهاد کردند که یکی از افراد آن شورا هم شهید دکتر پاک‌نژاد بود. مسؤولیتی که دکتر پاک‌نژاد در آن شورا داشت چه بود؟ یک عضو ساده میان سایر اعضا بود یا نه؟ دوم این که این شورا را چه کسی تعیین کرده بود و دکتر پاک‌نژاد تا چه زمانی در این شورا بودند؟

شهید پاک‌نژاد هم یکی از اعضا بودند. صبح به مدرسه آمدند و مرا به محل صداوسیما بردند، کمی بعد با مسائلی مواجه شدیم، از جمله این که لیستی به ما دادند که چه افرادی را باید اخراج کنیم و این به هیچ وجه با روحیه ما و مرحوم دکتر پاک‌نژاد سازگاری نداشت.

دکتر پاک‌نژاد تا چه زمانی عضو آن شورا بودند؟

همان نصف روز اول که این گونه مسائل پیش آمد، تمام شد. همه چیز شروع ارتباط ما با مرحوم پاک‌نژاد به سال‌های ۱۳۴۶ برمی‌گردد که من تقریباً اوایل سن تکلیف بودم. این‌جا نکته بسیار مهمی است و آن این که مرحوم دکتر پاک‌نژاد در زمان خودش خیلی مظلوم هم بود. شاهد من نیز این مسأله‌ای است که عرض می‌کنم. من یک شب خدمت مرحوم شهید صدوقی رسیدم. مرحوم دکتر پاک‌نژاد هر شب به مسجد می‌آمد. یکی از خصوصیاتش این بود که تا می‌توانست نماز جماعت را ترک نمی‌کرد و این درسی بود برای همه مردم که بدانند نماز جماعت فقط مخصوص ۴ نفر از افراد فقیر نیست. کسی در سطح دکتر پاک‌نژاد که هم طیب بود و هم مقبولیت زیادی بین مردم داشت و هم دارای مکتب بود، ولی هر شب به مسجد حظیره می‌آمد و پشت سر آیت‌الله صدوقی نماز می‌خواند و ما هم به آن‌جا می‌رفتیم و اصلاً در آن‌جا با هم آشنا شدیم. من از شهید صدوقی پرسیدم که از چه کسی تقلید کنیم؟ ایشان فرمودند چند نفر از آقایان

اصلاً اهل ریانبود...

گفت و شنود شاهد یاران با عباس زائر الحسینی
پیرامون شهید سیدرضا پاک‌نژاد

درآمد

عباس زائر الحسینی، از فعالان اجتماعی و انقلابی استان یزد است که دو دهه با دکتر پاک‌نژاد همراهی کرده و از میان مسؤولیت‌های پیشنهادی شهید کسوت معلمی را برای خود انتخاب کرده است.

جالب این که از ابتدای تهیه این ویژه‌نامه، بسیاری از دوستان و آشنایان شهید دکتر سیدرضا پاک‌نژاد سفارش می‌کردند که حتماً با عباس زائر الحسینی نیز گفت‌وگو کنیم. وقتی خدمت ایشان رسیدیم، تازه معلوم شد که زائر الحسینی چقدر گفتنی از آن شهید بزرگوار در سینه دارد. به احتمال زیاد کمتر کسی می‌تواند - به ویژه - جزئیات فعالیت‌های سیاسی و مبارزه‌های شهید در دوران ستم‌شاهی را برای علاقه‌مندان تاریخ انقلاب و دوستداران شهید پاک‌نژاد به خوبی زائر الحسینی بشکافد. پس این شما و این هم مصاحبه با آن عزیز.



که شامل پرسش و پاسخ بود. یکی از ارکان پیشرفت انقلاب، آگاهی مردم بود که ایشان این کار را می‌کرد، در جلساتی که ما داشتیم، حتی من کارهای خیلی سزری هم که انجام می‌دادم که اعلامیه‌هایی را خودم می‌نوشتیم؛ با نظر بعضی دوستان. ایشان اطلاع داشت و حتی تعدادی سلاح بود که ما به وسیله یکی از افسران آن روز که به کلاس و جلسات ما می‌آمد وارد کرده بودیم. مرحوم دکتر پاک‌نژاد این قدر امین بود که وقتی امام فرموده بودند که شاید دستور مسلحانه بدهند، ما به این فکر افتاده بودیم که از این طرفی مجبزم هم باشیم.

از برخی از دوستان دکتر پاک‌نژاد شنیده‌ام که ایشان یکبار هم مورد تهدید قرار گرفته بوده است و می‌خواستند او را ترور کنند. یکی دیگر از دوستان معتقد بود که دکتر پاک‌نژاد، روحیه بسیار آزادی داشت و این روحیه باعث شده بود عده‌ای تصور کنند که او انقلابی نیست و جناب‌عالی هم این موضوع را به شکل دیگری بیان فرمودید. بین این دو قول، شما هیچ شباهتی می‌بینید؟

در مورد قسمت اول که می‌خواستند ایشان را ترور کنند، صحبت‌هایی بود که شبی قرار بود تعدادی را در سراسر مملکت ترور کنند. در یزد هم صحبت‌هایی بود، ولی من به‌طور مستند، اطلاعی ندارم. یک روز صبح زود که آب یزد را آلوده کرده بودند، به مسجد حظیره رفتیم تا اطلاع حاصل کنیم که چه خبر است. گفتند آب آلوده شده است. ما به سازمان آب رفتیم و تحقیق کردیم که نه، آن‌جا چیزی نیست. گفتند شاید خواسته باشند مردم را به خیابان بکشند و ببندند و از این حرف‌ها در آن دوران خفقان معمول بود. آن روز با مرحوم دکتر پاک‌نژاد بودیم که تیری از نزدیکی ما رد شد، ولی آیا آن شلیک اتفاقی بود یا نه، نمی‌دانم. آن روز صبح که آب‌های یزد آلوده شده بود، خیلی از مردم را می‌گرفتند و کتک می‌زدند.

دکتر هم با شما به سازمان آمدند؟

بله، با هم رفتیم. ایشان با مرحوم آقای کاروان آشنا بود که آن‌جا مسؤول قسمت چاه‌ها بود. از او پرسیدند آیا آب آلوده است؟ گفتند نه. این‌ها این‌گونه اعلام کرده بودند که مردم را بیرون بکشند و بگیرند.

از موارد دیگری که زیاد شنیده‌ام، یکی این است که دکتر پاک‌نژاد با مسؤولان آن زمان شهر، هیأت حاکمه آن زمان که در استان یزد و شهر یزد حاکم بوده، مورد اطمینان آن‌ها بود و حرفش را می‌پذیرفته‌اند و حتی زمانی که مردم به تنگ می‌آمده‌اند - در اتفاقاتی که به‌فرض قرار بوده فردا راه‌پیمایی کنند - دکتر خواهش می‌کرده که مزاحم‌شان نشوند یا مرحوم صدوقی به دکتر می‌گفته که چنین چیزی را از آن‌ها بخواه؛ یعنی به‌نوعی حد فاصل شهید صدوقی با دستگاه حاکمه آن زمان در استان بوده‌اند.

دکتر پاک‌نژاد، از بس مقبولیت اجتماعی داشت، واقعاً همه دوستش داشتند و حتی با این‌که او یک مبلغ مذهبی بود، غیرمسلمان‌ها بیشتر به او اعتقاد داشتند تا دیگر پزشکان یا کسان دیگر. ایشان، مقبولیتی این‌چنینی داشت. به‌رحال از یک خورشید همه استفاده می‌کنند، همه دوستش دارند، ممکن است یک تعامل این‌چنینی برقرار می‌شده است، ولی این‌که برخی معتقدند دکتر پاک‌نژاد با عوامل آن روز ارتباط

داشته و به صورت‌های بدی آن را مطرح می‌کنند، واقعاً جفا به دکتر پاک‌نژاد است و این‌طور نبود که ایشان واسطه باشد. آن‌ها هم این‌طور نبودند که به حرف او گوش کنند. حالا شاید گاهی از قدرت شهید صدوقی می‌ترسیده‌اند و جرأت نمی‌کردند غلطی بکنند. این‌ها را بعضی از آدم‌های تندرو مطرح می‌کنند. این‌طور نبود که دکتر پاک‌نژاد ارتباطات پشت‌پرده‌ای با این‌ها داشته باشد.

آقای دکتر خودشان شخصاً در رأس گروهی با تعدادی از افراد زیر چتر راهبردی شهید صدوقی بود - برای فعالیت انقلابی گسترده و منسجم دسته‌بندی شده مشخص - یا صرفاً فعالیت دکتر در حد تبلیغ و راهنمایی اقدار جامعه برای درک بهتر انقلاب بود؟

آن روز ما انجمن دینی داشتیم، نه انجمن حجتیه. در انجمن دینی جلساتی داشتیم و مرحوم دکتر پاک‌نژاد در رأس آن‌ها بود. خیلی از انقلابیون آن زمان هم که در یزد در انقلاب مؤثر بودند و در رأس آن‌ها دکتر پاک‌نژاد بود و به‌نوعی مرحوم پاک‌نژاد در حل مسائل به شهید صدوقی مراجعه می‌کرد و سؤاله ولایت را که الان خیلی صحبت آن است، ایشان عمل می‌کرد. در مسائل مهم با شهید صدوقی مشورت می‌کرد. در واقع ریاست عالی‌هاش را مرحوم شهید صدوقی داشت.

این موضوع را دوستان دیگر هم به اشکال مختلفی مطرح کرده‌اند و بر فعالیت‌هایی که انجمن دینی داشته‌اند تأکید کرده‌اند. تهیه در انجمن دینی به عنوان یک گروه فعال انقلابی در آن زمان که بیشتر سویه روشن‌گری - مذهبی مطرح شد تا فعالیت انقلابی مسلحانه یا فعالیت انقلابی به‌نوعی شورانگیز. در آن زمان، آیا گروه‌های دیگری هم بودند که با اشکال دیگری مقابله بکنند یا صرفاً همه چیز به انجمن ختم می‌شد؟

در فعالیت‌های انقلابی‌ای که بعدها انجام شد، ممکن

به‌نوعی مرحوم پاک‌نژاد در حل مسائل به شهید صدوقی مراجعه می‌کرد و سؤاله ولایت را که الان خیلی صحبت آن است، ایشان عمل می‌کرد. در مسائل مهم با شهید صدوقی مشورت می‌کرد. در واقع ریاست عالی‌هاش را مرحوم شهید صدوقی داشت.

است افراد دیگری هم بسته و گریخته شریک بوده‌اند، اما بیشتر در این اشخاصی که انقلابی بودند یا سخنرانی‌هایی می‌کردند عضو این جلسات بودند. خانه آخرش هم که بحث تهیه اسلحه مطرح بود، در این گروه‌ها انجام شد.

پس نتیجه می‌گیریم که رکن اساسی فعالان انقلاب اسلامی در یزد تحت سرپرستی و رهبری شهید صدوقی در مجرای گروه‌های دینی شکل می‌گرفت.

بینی و بین‌الله این چنین بود.

یعنی اگر گروه‌های دیگری هم بودند، به‌نوعی به این گروه تاسی می‌کردند. یعنی به شکل مشابهی

عمل می‌کردند. آیا آن موقع گروه‌های معاند هم فعالیت می‌کردند، جز بهائیت که شکل معاندت مذهبی داشتند و تبلیغ فرقه خودشان را می‌کردند. مثلاً اشکال دیگری از فعالیت سیاسی بود یا نه؛ در مخالفت با این گروه؟

همین بهائیت جنبه سیاسی هم داشت، لذا می‌بینیم که بعدها تعدادی از آن‌ها جاسوس از کار درآمدند.

پس در جریان‌شناسی آن زمان نمی‌توان نقش گروه‌های دیگر را نفی کرد، چون قطعاً بوده‌اند؛ متنها به صورت پراکنده. منسجم‌تر از همه آن‌ها.

انجمن‌های دینی تحت سرپرستی شهید صدوقی بوده و شهید پاک‌نژاد هم قطعاً یکی از چهره‌های شاخص بوده است. برخی از دوستان معتقدند که دومین فرد این انجمن‌ها شهید پاک‌نژاد بوده است.

همین‌طور که قبلاً هم عرض کردم، کارهایی انجام می‌شد که مرحوم شهید پاک‌نژاد اسمش جایی نبود، ولی عملاً راهنمایی می‌کرد. من با یکی دیگر از دوستان تصمیم گرفتیم که چون فدائیان اسلام موقعیتی داشتند که شاه هنوز از اسم این‌ها می‌لرزید و خیلی از این‌ها می‌ترسید و این‌ها آدم‌های جسور و انقلابی بودند که در رأس آن‌ها نواب صفوی بود - این‌ها شیوه نگارش و مسائلی داشتند - من با یکی دیگر از دوستان با راهنمایی شهید پاک‌نژاد نامه‌ای نوشتیم به تمام سران مملکت که خون شما رنگین‌تر از خون

کسان دیگر نیست و انقلاب به‌زودی پیروز می‌شود؛ برگردید به دامان اسلام. یک تهدید اجمالی هم کردیم و برای تمام سران مملکت، مدیران کل، رئیس‌های شهربانی‌ها و ژاندارمری‌ها فرستادیم. به‌قدری این کار خطرناک بود که اگر ساواک متوجه می‌شد، همه‌اش از یک شهر مثلاً یزد صادر شده، امکان داشت پی‌گیری و پیدایمان کنند. از این بابت خیلی می‌ترسیدیم، لذا خیلی در این خصوص کار کردیم و هیچ‌کس هم با ما نبود. من نوشتم و دکتر پاک‌نژاد اطلاع داشت و یکی، دو نفر از دوستان. می‌رفتیم شیراز، پست می‌کردیم برای مشهد. از مشهد برای چند شهر دیگر پست می‌کردیم تا ساواک نفهمد منبع آن کجا بوده است.

بنابراین، این‌گونه مسائل پشت پرده انجام می‌شد. آن روزها کسی نمی‌توانست این‌ها را بگوید. بعد از انقلاب هم که در حادثه هفت‌تیر با آن وسعت و عظمتی که در رأس آن مرحوم دکتر بهشتی - که سیدالشهدای انقلاب بود - دکتر پاک‌نژاد و برادرش شهید شدند. بی‌انصافی است که کسی در سیره این آدم، با آن وسعت کارش، شبهه‌ای بکند که انقلابی نبوده. در زمان شاه که نمی‌توانستند این حرف‌ها را بزنند، بعدش هم طولی نکشید که در تیرماه سال ۱۳۶۰ شهید شد. او اصلاً اهل ریا نبود.

آیا شهید پاک‌نژاد با شما در بخش اعلامیه‌ها همکاری داشتند و به مسافرت هم می‌رفتند؟

خود من که آن موقع نسبت به آن‌ها خیلی جوان بودم نمی‌رفتم، کسانی را می‌فرستادیم، افرادی را داشتیم. من حتی از دانش‌آموزان مدرسه‌مان خیلی کمک می‌گرفتم. شهید پاک‌نژاد هم کاملاً اطلاع داشت. ما برای کارهایی که می‌خواستیم انجام دهیم تکیه‌گاهی می‌خواستیم. همیشه معتقد بودم به این‌که اگر چند نفر بخواهند به‌تئاهی کاری را انجام دهند، ممکن است زاویه انحرافی پیدا شود و بعد هم این زاویه



گاهی در خانواده‌ها برای تزویج دو جوان که شاید افرادی به دلایلی مانع آن بودند، وساطت می‌کرد و عروسی‌های آن‌ها هم شرکت می‌کرد.

ایشان در مطب ده‌ها مریض می‌دیدند که معالجه بیشترشان مجانی بود. می‌گفتند داروهای خیلی‌هایشان را هم از داروخانه مرحوم دکتر رمضان‌خانی بگیرند که او هم یکی از انسان‌های خیلی خوب استان بود. قیضی می‌نوشتند که پولش را برندارید. حتی بعضی شب‌ها افرادی را که فقیر و بیمار بودند، به مطب دکتر می‌بردم، چون خودشان به من گفته بودند. اگر بیمار نمی‌توانست به مطب بیاید، دکتر را به خانه‌اش می‌بردم. علاوه بر این که طبابت می‌کردند، پولی هم آن‌جا می‌گذاشتند. یکی از دوستان ما مرحوم دکتر پاک‌نژاد را به خواب دیده بود. پرسیده بود آن‌جا چه خبر است؟ گفته بود همه چیز روی حساب است. نسخه‌های مجانی‌ای که داده‌ام، این‌ها دانه‌درشت‌هایش است. مرام ایشان همیشه خدمت به مردم بود.

هیچ‌وقت اتفاق افتاد که کسی از وضعیت و اخلاق دکتر پاک‌نژاد سوءاستفاده کند و ایشان از این‌گونه افراد گله‌مند باشند؟

این‌طور نبود که کسی بتواند سوءاستفاده کند. دکتر خیلی هوشیار و مواظب بود تا کسی چنین استفاده‌ای از او نکند. چون خیلی هوشیار بود، خودش را در معرض این قرار نداد که کسی از او سوءاستفاده کند. شما در بحث رقابت‌های انتخاباتی حضور داشتید؟ چه‌طور شد که دکتر تصمیم گرفتند در این رقابت شرکت کنند؟

بله، رأی و وکیل طبیعی مردم یزد، ایشان بود. با این‌که در آن رقابت، دیگران و افراد معمم هم بودند که افراد خیلی مشهوری هم بودند، اما دکتر پاک‌نژاد با رأی خیلی بالاتری، که قابل مقایسه نبود، انتخاب شد و رأی طبیعی مردم متعلق به دکتر پاک‌نژاد بود. از جمله چیزهایی که لازم است بگویم این است که مرحوم

نوجوان و جوان در مسائل است، می‌توانم بگویم ترک اولی از ایشان ندیدم، چه رسد به گناه صغیره و چه کبیره. واقعاً ژن پیغمبر(ص) در تن او بود؛ خیلی پاک بود.

ایشان یک ماشین شورلت قدیمی داشتند. یک شب به من و بعضی از رفقا گفتند ماشین من عیبی پیدا کرده که زود بنزین تمام می‌کند. بعد از چند روز معلوم شد که بچه‌های محصل، ماشین ایشان را روشن می‌کرده‌اند و می‌برده‌اند و دور خیابان‌ها می‌گشته‌اند و آخر شب دوباره سر جایش می‌گذاشته‌اند. بالاخره یک شب تصادف می‌کنند و پلیس آن‌ها را می‌گیرد و قضیه لو می‌رود. تلفن می‌کنند به دکتر پاک‌نژاد و او هم خودش ضمانت آن‌ها را می‌کند تا به خانه بروند و پدر و مادرشان نفهمد و کوچک‌ترین مشکلی برای این‌ها پیش

نیاید؛ ضمن این‌که نصیحت‌شان می‌کند که مراعات حق‌الناس را بکنند. در یکی دیگر از دفعات که من هم خدمت ایشان بودم، همه ما به یک میهمانی عروسی دعوت بودیم، دکتر پاک‌نژاد در همه کارهای خیلی منظم بود. می‌دیدم مقداری آن‌طور که باید و شاید در غذا خوردن نظم به کار نبرد. گفتم: دکتر موردی هست؟ یک ضربه زد که حالا هیچ چیز نگو، بعداً می‌گویم. بعد از این‌که میهمانی تمام شد گفتند که جلوی من یک نفر نشسته بود. این افراد بین یزدی‌ها

ما گاهی با مرحوم پاک‌نژاد به مشهد می‌رفتیم، به‌طوری‌که کسی هم مطلع نمی‌شد. معمولاً شب‌های قبل از تعطیلات می‌رفتیم. حتی گاهی که می‌رفتیم، فقط دو ساعت در مشهد بودیم. چندین بار این چنین شد. روز بعدش هم برمی‌گشتیم که تعطیل بود و بعد سر کار می‌رفتیم و باز هم معلوم نمی‌شد.

معروف هستند به کسانی که همه جا می‌روند بدون دعوت، چنین آدمی جلو ایشان نشسته بود و با فاشق و چنگال بلد نبود پلو بخورد و ریخت و پاش می‌کرد. می‌گفتند که دفعتاً به من نگاه کرد و دیدم خجالت کشید، هاج‌وواج شد و دستش را عقب کشید. من هم دوتا برنج ریختم که او بگوید دکتر پاک‌نژاد هم ریخت و پاش می‌کند تا او هم راحت باشد! به این ریزه‌کاری‌ها هم توجه داشت. نمی‌خواست هیچ‌کسی از او آزرده شود. هر کسی هر کاری را می‌گفت انجام بده، ایشان هم انجام می‌داد.

دوستی برای من تعریف می‌کرد که دکتر پاک‌نژاد

بزرگ شود، لذا دکتر پاک‌نژاد واقعاً جامعیت داشت. ارتباطاتی را که من با شهید پاک‌نژاد داشتم خیلی افراد نمی‌دانستند، حتی شب‌ها بعد از مطب به آن‌جا می‌رفتیم و کارهای تحقیقی و علمی می‌کردیم و ایشان را از برخی کارهای انقلابی باخبر می‌کردم و دکتر نیز ما را راهنمایی می‌کردند.

آیا شهید پاک‌نژاد جزو فدائیان اسلام بودند؟

نه، نبودند، ولی ما شیوه فدائیان اسلام را با مشورت هم و یکی دیگر از دوستان به نام آقای رضازاده داشتیم که گویا او از نوجوانی عضو این‌ها بوده و ما اعلامیه‌های آن‌چنانی را با مشورت ایشان و دکتر پاک‌نژاد و با خط من نوشتیم.

ظاهراً آقای دکتر با آقای عبدخدایی دوستی و ارتباط داشته‌اند.

به این صورت که عضو این گروه باشند، نمی‌دانم و فکر هم نمی‌کنم که این‌طور باشد.

ارتباط شهید پاک‌نژاد با مراجع و تبعیدی‌هایی که آن زمان در یزد بودند چگونه بود؟ با مراجع خارج از استان و تبعیدی‌هایی که به یزد می‌آمدند: روحانیون و فعالان سیاسی‌ای که به یزد تبعید شده بودند، مثل آیت‌الله فاضل لنکرانی که آن زمان در یزد بودند، چطور؟

بسیار فاضل ارتباطی اجمالی داشتند. مرحوم دکتر پاک‌نژاد به نحوی رفتار می‌کرد که شاخص نباشد. برای این‌که اگر شاخص می‌بود، می‌توانستند او را اذیت کنند و او را از حیز انتفاع بیندازند. دکتر، در پشت پرده خیلی کارها می‌کرد، ولی این‌گونه که ظهور و بروز انقلابی داشته باشد، نبود؛ لذا همین امر موجب وهم عدای می‌شد.

یک سری اتفاقات مشتری که بین ایشان و شما افتاد را به صورت مصداقی یا خاطره‌ای مورد بگویید؛ مسافرت‌ها، میهمانی‌ها، گفت‌وگوها و بحث‌ها.

ما گاهی با مرحوم پاک‌نژاد به مشهد می‌رفتیم، به‌طوری‌که کسی هم مطلع نمی‌شد. معمولاً شب‌های قبل از تعطیلات می‌رفتیم. حتی گاهی که می‌رفتیم، فقط دو ساعت در مشهد بودیم. چندین بار این چنین شد. روز بعدش هم برمی‌گشتیم که تعطیل بود و بعد سر کار می‌رفتیم و باز هم معلوم نمی‌شد. ایشان با مراجع هم ارتباط داشتند، پادم است که یک‌بار رفتیم خدمت مرحوم آقای میلانی که گویا خیلی با ایشان دوست بودند.

مسافرت‌های تان بیشتر به کجا بود؟

قم، تهران، مشهد و معمولاً در جاهایی که می‌رفتیم با مراجع ارتباط داشتیم. با مرحوم خوانساری بزرگ هم ارتباط داشتند.

برای چه کاری می‌رفتید؟ این‌که سؤال کنید، کسب تکلیف کنید، استفتا کنید یا دیدار داشته باشید؟

مسائلی را که گاهی مرحوم دکتر پاک‌نژاد در آن گیر می‌کرد با آن بزرگواران در میان می‌گذاشتیم. از مرحوم شهید صدوقی تا بقیه. به‌نوعی ولایت فقیه را ایشان آن روز هم پای‌بند بود. واقعاً به دین و آخرت باور داشت. این خیلی کلمه مهمی است. ما به صورت زبانی خیلی چیزها را می‌گویم، ولی اگر کسی باورش باشد، خطا نمی‌کند و یک گناه صغیره هم انجام نمی‌دهد و مرحوم دکتر پاک‌نژاد این‌طور بود. من به خدا قسم که در طول این ۱۵-۱۴ سال که دوران تجسس یک



در آن برهه زمانی عده‌ای از رانده‌شدگان عراقی هم وارد یزد شدند؛ هیچ خاطره‌ای از حضور دکتر در حل مشکلات آن‌ها دارید؟

آن زمان که شما می‌فرمایید فکر می‌کنم سال ۱۳۴۵-۱۳۴۶ بود که من ارتباط زیادی با دکتر نداشتم و سن کمی هم داشتم.

آقای دکتر به‌غیر از طبابت زمانی در بازار هم کار کرده است. در این مورد به شما چیزی نگفته بودند؟

خیلی می‌گفتند. مدتی پیش یکی از تجار خوب یزد بوده‌اند که فکر می‌کنم به صورت پاره‌وقت و در تعطیلات تابستان بوده است.

گویا دکتر پاک‌نژاد، مدت سه ماه در مکه به دلیل اتفاقی که برای ابوطالب اردکانی می‌افتد، بازداشت بوده است. هم چنین دکتر، فعالیت‌هایی برای آزادسازی آن شخص انجام می‌دهد، اما به نتیجه نمی‌رسد و تازه، به همکاری با او هم منتهم می‌شود. در این زمینه هیچ‌گاه دکتر برای شما چیزی تعریف کرده‌اند؟

اطلاعات من هم در همین حدود است. یکی، دو سفر هم برای دیدن برادرشان و تحقیقات علمی به انگلستان و آلمان سفر کرده‌اند.

همان برادرشان که با ایشان شهید شد، سیدمحمد، که در آلمان بود.

اگر مورد دیگری هست بفرمایید.

در مورد شهید پاک‌نژاد حرف خیلی زیاد است. هرچه بگویم یک بند عبد ساده خدا، حتی اخلاصش، به‌خصوص ویژگی‌های مثبت اخلاقی‌اش به قدری زیاد بود که با این‌که با خیلی از افراد سروکار داشته‌ام،

نیز حالتی داشتم که در دوره نوجوانی مسائلم را از بزرگان می‌پرسیدم و با مراجع و بزرگان خیلی سروکار داشتم و با همه کارهای تحقیقی‌ای که داشته‌ام و هنوز هم دارم، اما هنوز آدمی به خوبی، بزرگواری و مهربانی آقای دکتر پاک‌نژاد ندیده‌ام. به این نتیجه رسیدم، حرفی که خیلی‌ها می‌زنند «در مسلح عشق

جز نکو را نکشند» بی‌سبب نیست که دکتر پاک‌نژاد شهید می‌شود. او شایسته شهادت بود. بارها گفته بود که در سن ۱۶-۱۵ سالگی خوابی می‌بیند که می‌گوید قبل از دوره دبیرستان از نوشتن انشای معمولی عاجز بودم، حالا

چطور می‌شود که دکتر پاک‌نژاد این همه کتاب می‌نویسد و بعد مسأله وکالت و شهادتش تعبیر همان خوابی بوده که در همان زمان، یکی از بزرگان آن را تعبیر

حق تعالی بعضی از انسان‌ها را گزینش می‌کند.

من واقعاً این قضیه را لمس کرده‌ام که هر کسی شهید نمی‌شود، آدم خیلی باید خوب باشد تا شهید شود. اعتقادم راجع به همه شهدا این چنین است، بالاخره هر کسی با صفت‌ها و شدت و کم و زیادش به مقامی می‌رسد، اما شاید به این وسعت، کمتر کسی باشد، مقام شهید این چنین است. ■

واقعاً به دین و آخرت باور داشت. این خیلی کلمه مهمی است. ما به صورت زبانی خیلی چیزها را می‌گوییم، ولی اگر کسی باورش باشد، خطا نمی‌کند و یک گناه صغیره هم انجام نمی‌دهد و مرحوم دکتر پاک‌نژاد این طور بود.

همیشه مصیبت‌هایش در دل خودش بود و همیشه با مردم خوب بود. دعاهایی در ماه رمضان هست که معلوم می‌شود از امام است. هرچه می‌گویم نمی‌توانم بگویم درست است. بعضی‌های‌شان هم ممکن است اشتباه باشد، دعایی که بعد از نمازها می‌خوانند: «اللهم ارزقنا...» و یکی دیگر دعایی که «اللهم اشف کل مریض» اللهم اکس کل عربان «اللهم دین کل مدین...» منظورم بیشتر این قسمت دعاست که همه‌اش کل است: اللهم اشف کل مریض خدایا همه مریض‌ها را، یعنی می‌دید که امام معصوم (ص) و کسانی که در طول این امام حرکت می‌کنند این طوری هستند. خدایا هر کس را که مریض است شفا بده، او دلش می‌خواهد همه شفا پیدا کنند. دکتر پاک‌نژاد هم این چنین بود. این روح بزرگ او را می‌رساند که با همه خوب بود و برای همه احترام قائل بود. حتی غیرمسلمان‌ها به او بیشتر از دیگر اطباء اعتماد می‌کردند.

رابطه آقای دکتر با زرتشتی‌ها چگونه بود؟
با همه خوب بود، با آن‌ها هم خوب بود. البته با



جاسوس‌ها و کافرهای حربی و کسانی که با هر دو دست با امام زمان (س) مبارزه می‌کنند، «اشداء علی الکفار» بود، ولی تا آنجایی که می‌شد با همه افراد برای تجویب قلوب زرتشتی و مذاهب دیگر و برای این‌که به اسلام نزدیک شوند و قلب‌شان را به اسلام رثوف کند، خوش رفتاری می‌کرد. هم محاسن اخلاق داشت و هم مکارم اخلاق؛ هر دو را در سطح عالی.

دکتر پاک‌نژاد - چه قبل و چه بعد از وکالت‌اش - کسی نبود که بیاید ادعا کند، اخلاقش همان‌طور که اشاره کردم اخلاق پیغمبر (ص) بود. در مجالس، بچه، بزرگ، کوچک، هر کس که وارد می‌شد، تمام‌قد بلند می‌شد. این قدر برای مردم احترام قائل بود. بعد از انقلاب هم همین‌طور بود. بعضی از افراد هستند که به کسی که موقعیت، پول و ثروت بالاتر است، براساس این موقعیت وزن قائلند و براساس چیزهایی که خودشان قائل هستند، افراد را تکریم می‌کنند. ایشان این‌طور نبود و همه را تکریم می‌کرد. برای همه بندگان خدا احترام قائل بود. قبل و بعد از انقلاب هم هیچ فرقی نکرد. دکتر پاک‌نژاد، خود را خدمت‌گزار مردم می‌دانست، نه امیر مردم. یاد می‌آید که معمولاً ما شب‌ها به سمت مشهد می‌رفتیم که جاده آن هم اصلاً خوب نبود و معروف بود به جاده‌ریگ. بعضی جاهایش آسفالت هم نبود و خیلی بد بود. بعد از این‌که دکتر وکیل شدند، از او خواستم برای کارهای عام‌المنفعه، و تربیتی دهید که این جاده آسفالت شود. از همان زمان دنبالش را گرفتند با مرحوم شهید کلاتری که وزیر راه بود. آن روز این جاده درست شد و با آن وزیر که شهید شد، ایشان نامه‌نگاری می‌کرد. هر بار که ایشان به یزد می‌آمد، کوجهای که ما قبلاً در آن بودیم، کوجهای بود که چون ماشین ایشان خیلی پهن بود، داخل آن جا نمی‌آمد. ماشین را سر کوجه می‌گذاشتند و سریع می‌آمدند که من تا این جای کار را انجام داده‌ام.

ارتباط دکتر با قشر نوجوان و جوان چگونه بود؟

بسیار خوب بود. همین که شهید دکتر پاک‌نژاد با کوچک‌ترها مواجه می‌شدند، به قد جلوی پای بچه‌ده، دوازده ساله بلند می‌شدند و شخصیت به او می‌دادند. با حرکات خود آن‌ها را

می‌ساختند. روایتی داریم که «کونوا دعاه الناس به غیر السنتکم» به‌غیر از زبان‌تان، یعنی با جوارح و اعضای‌تان مردم را بخوانید، که مرحوم پاک‌نژاد مصداق این بود. همیشه این چنین بود. با این‌که دردها و مصیبت‌هایی داشت، فقط غصه خود را خودش می‌خورد. روایتی هست که فرموده‌اند این چنین باشید که مصیبت‌های‌تان در دل‌تان باشد و چهره‌تان شاداب باشد. «المؤمن حزنه من قلبه و بشره من وجهه». مؤمن این چنین است، و او واقعاً مؤمن بود. فقط تعداد انگشت‌شماری از دوستان نزدیکش می‌دانستند که بالاخره مصیبت‌هایی هم دارند، ایشان هم رنج‌هایی می‌برد، ولی تنها خودش غصه می‌خورد و هیچ‌کس را شریک آن نمی‌کرد. همیشه برای مردم چهره‌ای خندان و بشاش داشت. پیغمبر اکرم (ص) جایی تعریف می‌کردند که

کسانی که چه و چه و چه هستند از جمله «وقور» این را بعضی ترجمه می‌کنند به زیاد موقر بودن که این طور نیست، یعنی همیشه یکسان بود. همیشه یکسان وقار داشت. راجع به کسانی دیگر، که این قسمتش مربوط به دکتر پاک‌نژاد می‌شود، که همیشه خوب بود، با همه خوب بود. این‌طور نبود که یک روز شنگول و خوش اخلاق باشد، یک روز بد اخلاق.